رویاهایی که‌می آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

غم غربت برای نور

■ «میرال»، «عسل»، «غم غربت برای نور»، «چهار مرتبه»، «گل صحرا»، «قصاب، سرآشپز و شمشیرزن» و «بدون محدودیت» از جمله آثار قابل توجهی بودند که در یکی، دو هفته اخیر روی پرده رفتند و فرصت معرفی آنها در این صفحه وجود نداشت. در این هفته اوایل بهار اکران سینمایی به غیر از فیلم‌هایی که در این ستون مشاهده می‌کنید، چند فیلم کمابیش دیدنی دیگر نیز به نمایش درآمده‌اند که برای دیدن آنها باید تا روز چهارشنبه و همین ستون صبر کنید.

در دنیایی بهتر
In a Better World

برنده جایزه بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان گلدن گلوب و اسکار ۲۰۱۱، محصول کشور دانمارک، درامی است به کارگردانی سوزان بیر با فیلمنامه‌ای که کارگردان با همکاری آندرس توماس جنسن نوشته است. قهرمان این فیلم پزشکی است که زندگی آرام خود در شهری کوچک در دانمارک را فدای کار در اردوگاه پناهندگان در آفریقا کرده و در همین حال با مسایل پسرش در مدرسه و پیامدهای ناگوار اقدامات کودکانه او و دوستانش دست و پنجه نرم می‌کند. زمان نمایش این فیلم که با عنوان «انتقام» (Haeven) نیز روی پرده رفته، ۱۱۹ دقیقه است و بازیگرانش میکائیل پرسبانت، ویل جانسن، ادی کیمانی و اولریش تامسن هستند. این فیلم همچنین جوایزی در جشنواره‌های رم، سویل و تسالونیکی دریافت کرده است.

هوپ
Hop

تیم هیل، کارگردان «آلوین و موش خرماها» به شیوه فیلم قبلی ترکیبی از فیلم زنده و انیمیشن رایانه‌ای به شیوه سی جی‌ای را در اثر تازه‌اش به نمایش گذاشته که البته قهرمانش این بار یک خرگوش است. ای بی (با صدای راسل برند) خرگوش نوجوانی است که کار و کاسبی خانوادگی را رها می‌کند تا در هالیوود بخت خود را به عنوان نوازنده سازهای کوبه‌ای بیازماید و سر راه با اتومبیل فرد (جیمز مارسدن) برخورد می‌کند. فرد او را که مجروح شده است به خانه می‌برد و متوجه می‌شود که سر و کارش با بدقلق‌ترین میهمان دنیا افتاده است. کیلی کوکو، هنک آزاریا، گری کول، الیزابت پرکینز و دیوید هسلهاف از دیگر بازیگران و صداپیشگان این کمدی هستند.

سیرک
Circo

خانواده دوره گرد مکزیکی که قرن‌هاست زندگی خود را از سیرک سیارشان در مناطق پرت و دورافتاده آن کشور آمریکای لاتین تامین می‌کنند، دستمایه این درام مستند به کارگردانی آرون شوک قرار گرفته‌اند. در این فیلم ۷۵ دقیقه‌ای محصول مشترک آمریکا و مکزیک، دشواری‌های زندگی خانواده پونچه، رؤیاها و سوداهای فرزندان آنان و آینده نامعلومی که در انتظار این حرفه است، به شیوه‌ای تأثیرگذار و گاه تأثرآور به تصویر کشیده شده است.

موذی
Insidious

گروه نویسندگان و کارگردانان مجموعه فیلم‌های «اره» و «فعالیت غیرعادی»، این بار به مقوله خانه نفرین شده در ژانر وحشت بازگشته‌اند. داستان فیلم ترسناک «موذی» در مورد خانواده‌ای است که اندکی بعد از نقل مکان به خانه جدید در می‌یابند که خانه در تسخیر اشباح خبیثی است که پسر آنها را در اغما فرو می‌برند. آنها البته بعد متوجه می‌شوند که مشکل فراتر از آن است که صرفا به خانه شان مربوط باشد. جیمز وان این فیلم را کارگردانی کرده است و بازیگرانش پاتریک ویلسن، رز بیرن، لین شای و باربارا هرشی هستند. زمان نمایش فیلم ۱۰۲ دقیقه و درجه‌بندی آن به علت وجود صحنه‌های خشن و هراس آور و بر زبان آمدن کلماتی غیرمؤدبانه، پی جی ۱۳ است.

گفت‌وگو با سوزان بیر برنده اسکار بهترین فیلم غیر انگلیسی زبان ۲۰۱۱

انتقام به ناخود آگاه ما وارد شده است

ریچارد استید/ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

یک فیلم دانمارکی جایزه اسکار بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان را برای سومین بار در تاریخ این جوایز برده است. فیلم «انتقام» (در دنیایی بهتر) سوزان بیر توانست فیلم گیشه پسندتر «بی یوتیفول» آلخاندرو گونزالز اینیاریتو محصول مکزیک/اسپانیا را در این بخش از جوایز اسکار مغلوب خود کند و پس از بردن جایزه گوی طلایی (گلدن گلوب) در ماه ژانویه، به پیروزی مضاعفی دست یابد. خانم بیر در این گفت‌وگو که بعد از مراسم اسکار انجام شده است، درباره زندگی در معرض دوربین رسانه‌ها و برنامه‌هایش برای آینده می‌گوید.

■■■

برای این فیلم و صنعت سینمای دانمارک چه اهمیتی دارد که با یک جایزه گلدن گلوب و حالا با یک اسکار به رسمیت شناخته شود؟

بسیار مهم است که ما با زبانی که فقط ۵/۵ میلیون نفر در دنیا به آن صحبت می‌کنند، موفق شدیم چنان صدای رسایی داشته باشیم که ارتباط برقرار کنیم. این خیلی مهم است که یک کشور کوچک بتواند داستان‌هایی بگوید که تأثیرگذار باشند و زبان کم مخاطب ما را ارتقاء بخشند.

چه چیزی شما را به مضامین اصلی فیلم -انتقام و بخشش- جلب کرد؟

من شخصا فکر می‌کنم که این بسیار جالب و بسیار بجا است که به کل مفهوم انتقام که اکنون به بخشی از فرهنگ واژگان روزمره ما تبدیل شده است، بپردازیم. ۱۰ سال پیش، نمی‌شد به سادگی امروز از این واژه استفاده کرد، اما امروزه ناخودآگاه به عنوان یک مفهوم طبیعی در ما درونی شده است. البته هنوز برای اکثر مردم طبیعی نیست، ولی چون در روزنامه‌ها و رسانه‌ها وجود دارد، چیزی است که ما دائم با آن روبه‌رو می‌شویم. با این حال به نظر من برای بیشتر مردم هنوز یک مفهوم هراس آور و بیگانه است.

فکر می‌کنم این فیلم به شیوه‌ای سرگرم‌کننده و گیرا به این مفهوم و مسایل مرتبط با آن اشاره می‌کند و تمایل به انتقام و میل به برگرداندن عدالت به دنیا را مورد بررسی قرار می‌دهد، اما این را هم به روشنی می‌رساند که بعد از انتقام گرفتن، رضایت خاطری در کار نیست. شخصا اگر از من بپرسید، بخشش راه بسیار بهتری است که می‌توان در پیش گرفت.

امیدوارید تماشاگران چه چیزی از فیلم بگیرند؟

من دیدگاه خاصی ندارم که بخواهم تماشاگران بگیرند. فیلم به‌طور کلی می‌خواهد که تماشاگران درباره مسایل مختلف فکر کنند. فیلم پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که شما بر زبان آوردید. فیلم بسیار آگاهانه و به‌وضوح هیچ پاسخی نمی‌دهد و من هم پاسخ درست را نمی‌دانم. کار من به عنوان فیلمساز این نیست که کلمات خودم را در دهان شما بگذارم، نقش من سوال مطرح کردن است و امید بستن به اینکه تماشاگران خود بتوانند به آنها پاسخ بدهند.

دسترسی به مخاطبان آمریکایی برای یک فیلم جشنواره‌ای اروپایی تا چه اندازه دشوار است؟

شکی نیست که این کار همیشه دشوار بوده، مساله این است که چون فیلم به زبان دانمارکی ساخته شده، آن را یک فیلم جشنواره‌ای و فیلمخانه‌ای در نظر می‌گیرند. اما این بدان معنا نیست که فیلم جشنواره‌ای نمی‌تواند به موفقیت برسد و مسلما جایزه بردن هم به این موفقیت کمک می‌کند. همه ما به عنوان تماشاگر می‌خواهیم موقعی پولمان را خرج کنیم که مطمئن باشیم از دیدن فیلم لذت می‌بریم و جوایزی که نصیب یک فیلم می‌شود، مهر تأییدی است که بر آن زده می‌شود. مساله دیگری که موجب فروش فیلم می‌شود، وجود ستاره‌های بزرگ در آن است، اما در این فیلم دانمارکی هیچ ستاره بین‌المللی وجود ندارد، بر خلاف مهر تأییدی که گلدن گلوب و اسکار بر فیلم زده‌اند. این جوایز کمک بزرگی است برای جذب تماشاگری که فیلم‌های جشنواره‌ای را می‌پسندد و زیاد درباره فیلم نمی‌داند.

شما هم در هالیوود فیلم ساخته‌اید و هم فیلم‌های اروپایی. کدامشان را ترجیح می‌دهید؟

هیچکدام را ترجیح نمی‌دهم، می‌توانم هر دو کار را انجام بدهم. در مورد هالیوود احساس می‌کنم که موقعیت ممتازی است که می‌توانم در آن ارتباطات‌های مناسبی برقرار کنم و پروژه‌های جالبی داشته باشم، اما کاملا وابسته به آن نباشم. شخصا برای من مکان هیجان‌انگیز و خوبی است. منظورم این نیست که هرگز فیلم‌های دانمارکی نمی‌سازم، دوست دارم برای مخاطبان دانمارکی فیلم دانمارکی بسازم و قصد ندارم این وضعیت را برهم بزنم.

من هم پاسخ درست را نمی‌دانم. کار من به عنوان فیلمساز این نیست که کلمات خودم را در دهان شما بگذارم، نقش من سؤال مطرح کردن است و امید بستن به اینکه تماشاگران خود بتوانند به آنها پاسخ بدهند

آیا فکر می‌کنید که سینمای دانمارک دوران نوزایی را از سر می‌گذراند؟

فکر می‌کنم چند سالی بود که اعتماد تماشاگران دانمارکی از دست رفته بود. بعد از دوره «دگما» در دهه ۱۹۹۰، این سینما دوران آرام و بی‌سر و صدایی را می‌گذراند. اخیرا فیلم‌های موفقی در دانمارکی ساخته شده است. اما الان پاسخ دادن به این پرسش سخت است- دو سال دیگر این را دوباره از من بپرسید!

پیدا کردن سرمایه برای ساختن فیلم در دانمارک تا چه اندازه آسان است؟

اگر فیلمنامه خوبی داشته باشید، سرمایه را به دست می‌آورید. شاید اگر بار اولی باشد که فیلمتان را می‌سازید، به آسانی نتوانید پول بگیرید، اما اگر فیلمنامه‌ای خوب و بودجه‌بندی واقع‌گرایانه‌ای داشته باشید، به مشکلی برنخواهید خورد. معلوم است کارگردانی که برای اولین بار فیلم می‌سازد، برای سرمایه پیدا کردن مشکل بیشتری دارد چون احتمالا سوابق یک کارگردان سرد و گرم روزگار چشیده را ندارد، اما اگر فیلمنامه‌ای خوب با بودجه‌ای پایین داشته باشید، احتمالا پول را هم پیدا می‌کنید.

فیلم بعدی شما چیست؟

با همکار فیلمنامه نویسم، آندرس توماس جنسن، روی یک کمدی رمانتیک واقعا با نمک کار می‌کنم، فیلمی که قرار نیست با مسایل بزرگ و عمده سر و کار داشته باشد. این فیلم هم با سرمایه زنتروپا ساخته می‌شود.

یک زن کارگردان در هالیوود چه وضعی دارد؟

من هرگز این احساس را نداشته‌ام که با من برخوردی متفاوت با یک مرد را دارند. در هالیوود تعداد زیادی زنان کارگزار و مدیر اجرایی وجود دارد، اما همچنان تعداد زنان کارگردان کم است. مایه تأسف است که به‌طور کلی در جامعه تعداد زنانی که سمت‌های مهم در صنایع داشته باشند، اندک است. فکر می‌کنم هنوز هم بسیاری از زنان جوان با این مشکل روبه‌رو هستند که باید بین بچه و شغلشان یکی را انتخاب کنند. من دو فرزند دارم و خوشبختانه هرگز مجبور نشده‌ام دست به چنین انتخابی بزنم و هرگز نمی‌خواهم چنین انتخابی پیش رویم باشد.

هرگز تصورش را می‌کردید که اسکار بگیرید؟

خنده‌دار است؛ من هیچ وقت در حرفه‌ام در این فکر نبوده‌ام که می‌خواهم در این جهت حرکت کنم. همیشه درگیر پروژه‌ها و درگیر داستان‌ها بوده‌ام و اینکه داستانی را به فیلم تبدیل کنم که دلم می‌خواهد تعریف کنم. بنابراین هرگز درباره کارم در ابعاد بزرگ‌تر فکر نکرده‌ام. البته معلوم است که قدر جایزه‌ای که گرفته‌ام را می‌دانم.

اسکار بردن برای شخص شما چه مفهومی دارد؟

خیلی ارزش دارد، بزرگ‌ترین چیزی است که به عنوان یک فیلمساز می‌توانید بگیرید، برای خود فیلم هم خیلی مهم است و واقعا رویایی است. من اصولا آدم خوشحالی هستم، بنابراین هر اتفاقی بیفتد سعی می‌کنم با آن تفریح کنم، اما این یکی واقعا معرکه است.

منبع: کپنهاگن پست

رفتگان

یادی از دو هنرمند

■ **در تعطیلات نوروز دو تن از نامداران سینمای جهان از دنیا رفتند که این معرفی مختصر نگاهی است به زندگی و آثار آنها.**

■■■

ریچارد لیکاک (۲۰۱۱-۱۹۲۱)

این فیلمساز پیشگام سینما- حقیقت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین مستند سازان آمریکایی شهرت داشت، اما در اصل بریتانیایی بود. ریچارد لیکاک ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۱ در لندن به دنیا آمد. کودکی او تا هشت سالگی در جزایر قناری گذشت، جایی که پدرش مزارع موز را اداره می‌کرد. در انگلستان به مدرسه شبانه‌روزی رفت و تماشای فیلمی مستند درباره راه‌آهن سیبری در سن ۱۱ سالگی مسیر زندگی او را مشخص کرد. در سن ۱۴ سالگی یک فیلم کوتاه ۱۰ دقیقه‌ای با عنوان «موزهای قناری» ساخت و در مدرسه دارتینگتن هال انگلستان همراه با دختران رابرت فلاهرتی، مستندساز مشهور آمریکایی به تحصیل پرداخت. دیوید لک پرنده شناس که معلم زیست شناسی این مدرسه بود، در سال ۱۹۳۸ همراه با لیکاک به جزایر قناری و گالاپاگوس رفت و هزینه تهیه فیلم مستند او را بر عهده گرفت. پس از آن ریچارد به آمریکا رفت و در رشته فیزیک در هاروارد به تحصیل پرداخت تا با فناوری فیلمسازی آشنا شود. لیکاک به عنوان فیلمبردار و دستیار تدوینگر فعالیت خود را در آمریکا ادامه داد، سه سال به عنوان فیلمبردار و گزارشگر جنگی به برمه و چین رفت و بعد به مدت ۱۴ ماه در فیلم مستند «داستان لوئیزیانا»ی رابرت فلاهرتی دستیار او بود. اولین فیلم مستند تلویزیونی خود را در سال ۱۹۵۴ برای شبکه اومنیباس ساخت که «توبی و ساقه بلند ذرت» نام داشت و بعد به همکاری با این شبکه ادامه داد و در ساختن چند فیلم با رابرت درو و راجر تیلتن همکاری کرد، از جمله فیلم «اولیه» در سال ۱۹۶۰ درباره مراحل اولیه انتخابات ریاست جمهوری که به پیروزی جان اف کندی انجامید و فیلم «در قطب» آنری لانگلوا پس از نمایش این دو مستند در سینماتک فرانسه، آنها را «احتمالاً مهم‌ترین آثار مستند از زمان برادران لومیر» نامید. «روز مادر»، «پرتره استراوینسکی»، «ساعت ۱ بعد از نیمه شب»، «لولو در برلین» و «حفره‌ای در دریا» از جمله مستندهای متعددی بودند که او در سه دهه بعدی عمرش ساخت و آخرین فیلمی که کارگردانی کرد، «یک ماجرای موزیکال در سیبری» نام داشت که در آخرین سال‌های قرن بیستم ساخته شد. او سال‌های پایانی عمر را در فرانسه گذراند و چند فیلم در آنجا ساخت. ریچارد لیکاک در تاریخ ۲۳مارس ۲۰۱۱ (۳ فروردین) در پاریس چشم از جهان فرو بست.

الیزابت تیلور (۲۰۱۱-۱۹۳۲)

زندگی الیزابت تیلور از فیلم‌هایی که بازی کرده بود، چیزی کم نداشت. در ۱۰ سالگی با «هر دقیقه یک نفر به دنیا می‌آید» وارد حرفه سینما شد، در ۱۲ سالگی با فیلم «ولوت ملی» به شهرت رسید، در نوجوانی جامه عروسی بر تن کرد و مادر شد و بیست و چند ساله بود که طلاق گرفت و بعد هم بیوه شد. یک دوران طولانی شهرت و محبوبیت را تجربه کرد، در میانسالی حامی هنرمندان نوپا بود و در سال‌های پایانی زندگی یکی از شخصیت‌های بانفوذ و از گردانندگان و حامیان مؤسسات خیریه و عام‌المنفعه بود.

الیزابت رزموند تیلور ۲۷ فوریه ۱۹۳۲ در لندن به دنیا آمد. پدر و مادرش آمریکایی بودند. پدرش گرداننده گالری هنری و مادرش بازیگر بود. جنگ جهانی دوم خانواده آنها را به بازگشت به آمریکا و جنوب کالیفرنیا واداشت. با تلاش پدر و مادرش توانست با استودیو مترو گلدوین مایر قرارداد ببندد و لهجه بریتیش به کمکش آمد تا در فیلم‌هایی که برای پیوند بیشتر میان آمریکا و انگلیس در جنگ ساخته می‌شد، بازی کند. «مکانی در آفتاب»، «آیوانهو»، «راپسودی»، «غول»، «گربه روی شیروانی داغ»، «ناگهان، تابستان گذشته» از آثار مطرحی بودند که در دهه ۱۹۵۰ بازی کرد اما با جوایز اسکارش برای «باترفیلد ۸» (۱۹۶۰) و «چه کسی از ویرجینیا ولف می‌ترسد» (۱۹۶۶) به اوج رسید و سه فیلمی که بعد از این دوره بازی کرد، «به تربیت آوردن دختر تندخو»، «دکتر فاستوس» و «انعکاس در چشمان طلایی» آخرین آثار مطرحی بودند که در آنها نقشی اصلی داشت، گرچه او در طول سه دهه بعد در چندین فیلم سینمایی و تلویزیونی بازی کرد و تعداد بازی‌هایش به ۶۰ فیلم در مدت شش دهه رسید. تیلور هشت بار ازدواج کرد، از جمله دو بار با ریچارد برتن بازیگر و یک بار با سناتور جان وارنر جمهوریخواه، ۱۴ بار روی جلد مجله لایف و ۲۵ بار روی جلد مجله پیپل رفت، سوژه نمایشگاه عکاسی و تکنیک سیلک اسکرینینگ اندی وارهول شد و به دلایل متعدد، از کلکسیون جواهرات تا کاهش وزن و ماجراهای محافل اعیان و اشراف، مدام سوژه اخبار روزنامه‌های جنجالی بود. الیزابت تیلور در ۲۳ مارس ۲۰۱۱ (۳ فروردین) در سن ۷۹ سالگی به علت نارسایی قلبی در لس‌آنجلس از دنیا رفت.

نگاهی به فیلم «در دنیایی بهتر»

یک مفهوم در دو دنیا

پیتر دبروگ

سوزان بیر بعد از سپری کردن دورانی دشوار و پرکشمکش در هالیوود، روزهایی که «آنچه در آتش از دست دادیم» را کارگردانی کرد و دو فیلم از آثار قبلی او، «قلب‌های باز» و «برادران» در هالیوود بازسازی شد، با «در دنیایی بهتر» به زادگاهش دانمارک بازگشت. او در این درام قدرتمند که داستانش در دوران معاصر می‌گذرد، شباهت‌های رفتاری میان درگیری گروه‌هایی از بچه مدرسه‌ای‌های دانمارکی و تشدید خشونت‌های قبیله‌ای در آفریقا را زیر ذره بین برده است. «در دنیایی بهتر» که سونی کلاسیکز پخش آن را بر عهده دارد، با آنکه توجه تماشاگران طرفدار آثار با کیفیت را به خود جلب کرده و در میان مخاطبان اروپایی و جشنواره‌ها محبوبیتی کسب کرده است، برای موفقیت در بازار آمریکا و فراتر رفتن از فیلمخانه‌ها و جشنواره‌ها به موفقیتش در مراسم اسکار به عنوان نامزد دانمارکی بخش بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان متکی است.

در این فیلم که داستانش در منطقه‌ای خارج شهری در دانمارک و بیمارستانی در روستاهای کنیا می‌گذرد، دو پدر دور از خانه سعی دارند یک درس اخلاقی مشابه را به فرزندانشان بیاموزند. آنتون (میکائیل پرسبرانت، بازیگر سوئدی فیلم «خارج نشین») که در ابتدای فیلم مشغول عمل جراحی زنی است که یکی از اشرار محلی، موسوم به «مرد گنده»، به او مورد حمله کرده است، هر روز با بدترین وجوه خلق‌وخوی بشر روبه‌رو است و با این حال خوش بینی خود را حفظ کرده است. این پزشک سعی دارد با خانواده‌اش که دور از او در اروپا در رفاه زندگی می‌کنند، رابطه بهتری برقرار کند، دل همسرش (ترین دیرهولم) را به‌دست آورد و برای پسرش، الیاس (مارکوس رایگارد)، الگوی خوبی باشد.

آنتون با آنکه اغلب از خانه به دور است، بیشتر از کلاوس (اولریش تامسن)، تاجری که اخیرا همسرش را از دست داده و عواطف پریشانی دارد، به پسرش توجه می‌کند. کلاوس به تازگی همراه با پسرش، کریستین (ویلیام جان نیلسن) از لندن آمده است و کریستین که همسن الیاس است و چندان خویشتندار نیست، نسبت به آزار همکلاسی خود واکنش خشونت‌باری نشان می‌دهد که پیامدهای جدی آن پای پلیس را به میان می‌کشد.

باور اینکه پسرها در یک چاقوکشی درگیر شده‌اند، برای آنتون و کلاوس سخت است و آنها نمی‌توانند درک کنند که فرزندانشان وارد چه مهلکه‌ای شده‌اند. کریستین به شکل هراس آوری خود را محق می‌داند که همه توهین‌ها را تلافی کند و از آن نوع شخصیت‌های پر شر و شوری است که می‌توان از او انتظار داشت وارد یک ماجرای تیراندازی در مدرسه شود، اما بیر و همکار دیرین فیلمنامه نویس او، آندرس توماس جنسن، روایت را به جهت دیگری هدایت می‌کنند.

اگر کنش‌های داستان «در دنیایی بهتر» به آنچه بچه‌ها انجام می‌دادند، محدود می‌شد، فیلم در حد یک اثر دلهره‌آور معمولی دیگر در مورد بد بار آوردن بچه‌ها باقی می‌ماند. اما داستان عرصه گسترده‌تری را در بر می‌گیرد و تا کنیا می‌رود تا وجود مضامین مشابه را نشان دهد و داستانش گستره‌ای جهانی پیدا کند (بیر پیش از این نیز در سال ۲۰۰۶ در اثر قبلی نامزد اسکارش که «بعد از عروسی» نام داشت، یتیم‌خانه‌ای در هندوستان را به این منظور مورد استفاده قرار داده بود). بیر و جنسن با نشان دادن کشمکش میان مفهوم مسالمت جویی و تمایل به تلافی، مساله اخلاقی پیچیده‌ای در حد فیلسوف-فیلمسازی نظیر کریستف کیشلوفسکی را مطرح می‌کنند و با قراردادن شخصیت‌ها در معرض تصمیم گیری‌های دشوار، به بحث‌های طولانی تماشاگران بعد از روشن شدن چراغ‌های سالن دامن می‌زنند.

با آنکه «در دنیایی بهتر» نمی‌تواند به اوج اثر قبلی این فیلمساز برسد، گروه بازیگران کارکشته فیلم -از جمله دو بازیگر جوان که به شکلی تأثیرگذار ایفای نقش می‌کنند- و غریزه کارگردان فیلم برای ارایه جزئیات دقیق و ظریف شخصیت پردازانه، وجهی تفکربرانگیز و در مواردی دلپذیر به فیلم می‌بخشد (نمونه‌اش صحنه‌ای است که «مرد گنده» وحشی بی‌رحم، با بازی اوانز موتینی، به ناچار سر و کارش به مریضخانه آنتون می‌افتد).

با آنکه فیلم به نوعی سعی دارد به پایان آموزنده‌ای برسد، تردیدی نیست که بیر توانسته است به قدرت داستان‌گویی دراماتیک نابی دست یابد. او برای این منظور از پشتیبانی فیلمبرداری عالی و باریک‌بینانه مورتن سوبورگ و موسیقی متن کورال یوهان سودرکویست که از موسیقی آفریقایی بسیار تأثیر پذیرفته، برخوردار است.

منبع: ورایتی